

فهرست

گفتار و	روی	سال تناز	سال فر
از رود سیلج و رودهای دیگر رسیدن ایلیان گیت و کهنه	۴۴۵	۷۵۶	۱۳۵۵
بدرگاه فیروز -	۴۴۶	۷۵۷	۱۳۵۶
آمدن ایلیان شمس الدین شاه از بنگال بدرگاه فیروز -	۴۴۶	۷۵۹	۱۳۵۸
روی نهادن فیروز به بنگال و از در آشتی درآمدن سکند شاه پور شمس الدین و گزین	۴۴۷	۷۶۰	۱۳۵۹
پیشکش بسیار -	۴۴۶	۷۶۲	۱۳۶۱
آغاز نمودن فیروز کارهای روز بھی را -	۴۴۶	۷۶۲	۱۳۶۱
برپا شدن اندک شورش در			

گفتار در	روی	سال تناز	سال فر
لجرات از مردن فرمانده آنجا - ناتوان شدن فیروز از پیری و کزاشتن لگام جهانبانی بدست دستورخویش خان جهان واقفان دستور در	۴۴۸	۷۷۵	۱۳۷۴
اندیشه پادشاهی - فرمان دادن شاه گرفتار شاهزادگان از و انداز دستور -	۴۴۹	۷۸۷	۱۳۸۵
کوشه گزیدن فیروز از جهان و دادن تخت و دیهیم با فرمان ناصرالدینی شاهزاده محمد خان و نشستن او بر تخت جهانبانی	۴۴۹	۷۸۹	۱۳۸۶
	۴۵۰	۷۸۹	۱۳۸۷

فهرست

کفتار در	روی	سال تناز	سال فرسخ
برخاستن بزرگان کشور از ناصرالدین محمد شاه از رگزر ناهنجاریهاست او و بدست گرفتن شان شاهزاده گان و گمراهی جنگ در انداختن با ناصرالدین و گریز ایندیش بسوی کوهستان سر مور -	۴۵۱	۷۸۹	۱۳۸۷
بسر رسیدن روز زندگی فیروز خوی و کواکس او	۴۵۲	۷۹۰	۱۳۸۸
تحت نشستن تعلق شاه غیاث الدین دوم پور فتح خان فرزند فیروز شاه پروا ختن غیاث الدین بخوشگزرانی و در انداختن امبا همان بزرگان	۴۵۷	۷۹۱	۱۳۸۹

فهرست

کفتار دور	روی	سال تناز	سال مرگ
که بر تختش نشاندند و از تخت برداشتن همان بزرگان غیاث را و بر تخت نشاندن ایشان ابو بکر شاه پور ظفر خان پسر فیروز شاه تعلق را -	۴۵۸	۷۹۱	۱۳۸۹
شکر کشیدن ناصرالدین بر سرده	۴۵۹	۷۹۲	۱۳۸۹
و فیروزی یافتنش بر ابو بکر شاه بر تخت نشستن ناصرالدین بار دوم	۴۶۰	۷۹۲	۱۳۸۹
رفتن ظفر خان بکرات بفرمان ناصرالدین و از میان برداشتن او فرحت الملک را و مظفر شاه شدنش بکرات پس از مرگ			

فہرست

گفتار دور	رومی	سال تناز	سال وز
ناصرالدین - مردن ناصرالدین محمد و نشستن فرزندش سکندر شاہ بجای او -	۴۶۱	۷۹۳	۱۳۹۰
مردن سکندر شاہ و تخت بر آمدن ناصرالدین محمود پور ناصرالدین محمد در نژاد تیمور -	۴۶۲	۷۹۶	۱۳۹۳
تاختن تیمور بر ہندوستان - در آمدن تیمور بر در شہر تلمنبہ رفتن ناصرالدین بجنگ تیمور و شکست خوردن و گریختن بسوا کجرات و در آمدن تیمور شہر نشستن او بر تخت دہلی -	۴۶۵	۸۰۰	۱۳۹۸
	۴۶۸	۸۰۱	۱۳۹۹
	۴۷۰	۸۰۱	۱۳۹۹

فہرست

گفتار و در	روی	سال تناز	سال فر
شمار مردم و تاراج شہر دہلی بازگشت تیمور از ہند و کشتن و ویران نمودن مردم و شہر ہمایونیکہ در راہش بودند۔	۴۶۳	۸۰۱	۱۳۹۹
سرافراز نمودن تیمور خضر خان در راہ بفرمان فرمائے لاہور و ملتان و دیپالپور و چکونگی دہلی پس از رفتن تیمور از ان شہر بدست آوردن اقبال خان کرد و بر دہلی را و شکر کشیدنش بی بیانہ۔	۴۶۴	۸۰۱	۱۳۹۹
شکر کشیدن اقبال خان بر شہر	۴۶۵	۸۰۳	۱۴۰۱

فہرست

کھتار دور	روی	سال تناز	سال فر
حضرت خان و کشتہ شدنش - برگزیدن بزرگانِ دہلی دولت	۴۷۷	۸۰۸	۱۴۰۶
خان لودھی را بپادشاهی - در نژاد سیدہا و بنیاد خانہ پادشاہی شان -	۴۷۹	۸۱۶	۱۴۱۳
بر تخت نشستن سید حضرت خان مردن حضرت خان و بہ تخت بر نشاندن	۴۸۲	۸۱۷	۱۴۱۴
بزرگان پورا او سید مبارک را کشتہ شدن مبارک در شہر مبارک آباد کہ خودش بر کنار	۴۸۳	۸۲۴	۱۴۲۱
رود حین بنیاد نہاد - کواس او -	۴۸۵	۸۳۷	۱۴۳۴
	۴۸۵		

فہرست

گفتار و	روی	سال تناز	سال فر
بر تخت نشان سردار ملک دستور سید محمد شاہ را۔	۴۸۶	۸۳۶	۱۴۳۴
آہنگ دستور کشتن شاہ و کشتن خودش۔	۴۸۸	۸۳۸	۱۴۳۴
سر نهادن محمد شاہ بر باش آسایش و خوشگروانی و سر بلند نمودن بہلول لودھی برای بدست آوردن تخت جہاننابی۔	۴۸۹	۸۴۰	۱۴۳۵
مردن محمد شاہ و تخت بر آمدن فرزندش سید علاء الدین۔	۴۹۳	۸۴۹	۱۴۴۵
در آمدن بہلول لودھی بہ وہلی پس از ماندن علاء الدین شاہ۔			

فهرست

کفتار در	روی	سال تناز	سال فر
تاسا لهامی دراز و در بدایون - افتادین تحت و دیهیم شهنشهر هندوستان بدست بهلول لودهی و افتادین خانه سیدنا	۴۹۵	۸۵۴	۱۴۵۰
بر زمین نابودی -	۴۹۶	۸۵۵	۱۴۵۱
مردن علاء الدین در بدایون بسیاد خانه لودهی	۴۹۷	۸۸۳	۱۴۷۸
بهلول شاه لودهی -	۵۰۱	۸۵۵	۱۴۵۱
مردن بهلول - کواسی او	۵۰۴	۸۹۴	۱۴۸۸
سکندر شاه لودهی پور بهلول مردن سکندر شاه و افسر بر سر نهادن	۵۰۵	۸۹۴	۱۴۸۸

فهرست

گفتار و رو	روی	سال تناز	سال فر
ابراهیم پسرش - کواسر او -	۵۰۸	۹۲۳	۱۵۱۸
ابراهیم شاه لودی و آغاز ناهنجاری نمودنش هم از هنگام تخت نشینی -	۵۰۸	۹۲۳	۱۵۱۸
بنیادین ابراهیم شاه تیغ کشار در میان بزرگان نامدار و خوا دولت خان لودی بابر شاه را	۵۰۹	۹۲۳	۱۵۱۸
بگرفتن تخت دہلی -	۵۱۱	۹۳۰	۱۵۲۴
باز آمدن بابر شاه از کابل بہند و فرود آمدنش بہ پانی پت -	۵۱۴	۹۳۲	۱۵۲۶
جنگ پانی پت و شکست ابراهیم			

فهرست

کفتارور	روی	سال تناز	سال و مرتبه
و کشته شدن خود و سپاهش در آمدن بابر بدلی و پای نهادن بر تخت شهنشاهی هندوستان	۵۱۵	۹۳۲	۱۵۲۴
و نگون ساری خانه لوسه	۵۱۸	۹۳۲	۱۵۲۴

سرگزشت سید موله در ویش ایرانی در روزگاری

جلال الدین فیروز خلیج

گویند سیاهی بزرگ نهانی کشته شدن جلال الدین فیروز
و تباهی خاندانش خون بیگناه سید موله نام در ویشی
بود از مردم گرگان که پس از جهان گردی بسیار هم
در جانه در ویشی برای دیدن شیخ فرید شکر گنج یا (علاء)
آهنک هندوستان نمود و پس از آنکه در اجودین

سرگزشت سید موله در ولایت اراک

بدیدار شیخ رسید و با او در تنهایی با او در سخن گفتند و موله
در روزگار پادشاهی غیاث الدین ملین خواستند گلشت دلی
شد و از شیخ دستوری خواست -

شیخ گفت تو میخواهی به دلی بروی و آنجا خان بخشش
بستری درآمد و شد بر روی مردم بگشائی و میوایان و
جهان پیامان را بنوازی بسیار خوب برو مگر بر یک اندر
من که میدمیت کارکن و آن امنیت که با پادشاه و بزرگان
درگاه او در دوستی و آشنائی نکوبی و همیشه از من نشینی
و گفتگوی با ایشان به پریشانی که دوستی و آمیزش این
گروه برای در ولایت بیستوائی مانند ما زهر کشنده است
موله به دلی درآمد و آنجا خانگاه بزرگی برپا نمود
دست بداد و دهمش برگشود و در اندک روزگاری از
رگبزر جهان کردارها شماره شکر فی را از هر گونه مردم پیرو

سرگزشت سید موله در ویش ایرانه

خود فرمود -

نوشته اند که کارخانه او تا آن اندازه بلند و گشاده بود
 که روزی چندین هزار من آرد و برنج و روغن و گوشت
 و چیزهای دیگر در آشپزخانه او سخت میشد و از بنویان شهر
 گرفته تا بزرگان لشکر و فرماندهان کشور در خانگاه او خوراک
 میخوردند آنهم بدانسان دلچسب و پرمزه که هرگز مانند
 آن را در خانه خود یا در جامی دیگر نخورده بودند و چون برای
 تبرئه اینگونه دستار خوانها پول از او میخواستند یا هنگامیکه
 میخواست بکسی بخششی نماید (چنانکه بارها شد که چندین هزار
 درخت به بزرگان شهر بخش نمود) چنین میفرمود که از زیر
 آن بوری یا آن سنگ یا آن خشت بگیرید و بدهید و چون
 آن بوری یا سنگ و خشتی را که نشان داده بود بر میداشتند
 همان مایه سیم و زر تازه سوره که در کار بود می یافتند و بکار

گزشت سید موله درویش ایرانی

میردند

با اینهمه خودش هرگز بجز کرباس چیزی نپوشید و بجز آتش
 برنج ساده و آب چیزی نخورد و ننوشید و گرچه در نماز آینه
 و دیگر نمازها در نمازخانه با مردم انبازی نمیکرد مگر همیشه
 تنها نماز می خواند و بیستش یزدان و هرگونه تن گاهی میکوشید
 و از همین کارها همگی مردم (چنانکه در چنین هنگامها خوی ایشان
 است) هزارگونه اندیشه ها و گمانها در باره او مینمودند و هر
 روز بسیاری از مردم بازار و دربار به او گرویده دست
 پیروی با او میدادند و خان خانان فرزند قهر جلال الدین یکی
 از گرویدگان بود که هر روز خود را سچا کرمی او می رسانید
 بهمین سان هر روز بر شمار گرویدگانش افزوده میشد تا
 در روزگار جلال الدین فیروز خلج که ملک الامرا ملک فخر الدین
 کوتوال بمرد و پیش از دو بازده هزار تن از بستگان ^{خواه} پان

سگزشت سیدموله درویش را

که بی سالار و پرستار شدند روی به خانگاه درویش نهادند
 و همه بهمان سان از نشاندی او از زیر لوریا و خشت و سنگ
 پولها و زرها بر آورده در راه آسایش خویش بکار میبردند
 گویند از آنان دوازده هزار تنشان از فخرآیین براس
 قرآن خوانی فراخوردانش خود ماهانه میستانند و باز مانده
 از بزرگان خان نشین بودند که از او باندازه هریزه خود ما
 مییافتند

باری سرانجام قاضی جلال الدین نام کاشانی که او هم از
 درباریان بود درهای جادو زبانی را بر روی درویش باز
 و مردم انبوهی را از آن گروه در آن کار با خود انباشت پس
 همه چندان زبان ریزها کردند تا او را از راه خودش در بردند
 و براه خویش شان در آوردند و او تن بدین کار در داد که
 او شان پادشاه را کشته او را همین برای این بر تخت

سرگزشت سیدموله در ولایت ایراف

نشانند که کشور از دست ستمگران بیرون شود و بدست کسی
افتد که بیشتر بجای بیچارگان خورد و بداد ستم دیدگان
رسد.

پیش از آنکه این کار آشکار شود یکی از هم پیمانان رنجی
یافته خود را بجلال الدین فیروز رسانید و آنچه شنیده و دانسته
بود به او باز نمود.

جلال الدین سیدموله و قاضی جلال الدین و دیگر یاران او
را که سرشناس بودند پیش خود خوانده از چگونگی باز پرسید
و چون دید که همه شان یکباره سر از راستی آن سرگزشت
باز روند فرمود تا بیرون شهر آتش بمیناکی برافروخته همه
را بدانجا برند و خودش نیز با بزرگان کیش آنجا رفته
آتش را آزمایشگر راست و دروغ آنان سازد.
چون نزدیک توده آتشی رسیدند که آلاوش بس بلند

سرگزشت سیدموله در ویش ایرانه

و بگیتی بالا زبانه میکشید و آن گروه از فرمان شاه
 بناگزیر آماده درون شدن و گزشتن از آن شدند جلال
 را اول بجوش آمد و فرمود تا آنان را نگاه داشتند و از
 پیشوایان آیین درستی و نادرستی آن کار را پرسید
 و چون از همه شان شنید که آتش را که سوزنده هر چیزیست
 که درش بنفید بیچکس آزمایند اینگونه چیزها ساخته و در
 یوس هم از پیچروی روانیست که از آتش کار مردم
 را یکسو نمایند دست از آن کار بازکشید و لبراس
 شهنشه برگشت -

پس قاضی جلال الدین را به قاضی گرمی بدایون فرستاد
 بزرگان آن گروه را شهر بدر کرد و هر دو کوتوال را که گزشتن
 او را بگردن گرفته بودند با آزارهای گوناگون بیاسار رسانید
 و در ویش را روبروی بارگاه پیش خود خوانده سخنانی چند

سرگزشت سید موله در ولایت ارا

با او گفت و شنید نمود و در اندیشه های گوناگون دور و دور
 فرود شد که با او چه سان رفتار کند چه از هر دو رکن
 دیش پریم بود در راه کردنش از جان خود میترسید
 که مبادا از دست پیروانش کشته شود و در کشتنش از
 بازخواست خدا می پرسید که مبادا او را بگناه کشته باشد
 پس از همه بهتر همین دید که شیخ ابوبکر را که از مردم
 توس و از درویشان حیدری بود با گروهی از درویشان
 همان تیره که همه همراه سید موله از ایران آمده و نمک
 پرورده او بودند بخواند و چون شیخ با یکدسته از درویشان
 به پیشگاه رسید رو بدان گروه نموده فرمود ای درویشان
 ببینید این مرد از جان من چه میخواهد و در باره من
 چگونه بیداد و ستمی اندیشیده است شما داد من از او
 بستانید.

مگر گزشت سید موله درویش را

بکین
رسیده

در امنیان کلندری سحری نام که او نیز از تک پروردگان درویش
 بود پیش آمد و با استره و جوال دوزی که با خود داشت تن
 درویش را ریش نمود و جان دوستان او را بخت
 درویش فریاد بر آورده گفت من از آنزوس
 که از گشته شدن زودتر لفر بون خود میرسم از آزار
 و بیداد کسی باک ندارم مگر چونکه آزار درویشان فرجام
 نکوهیده دارد ازین میرسم که چندان دیر نکشد که کفر
 کردار ما سزا گریبان گیر روزگار تو و دودمان تو گردد
 جلال الدین باز در کار درویش فرودماند که با او چه کند
 که شایسته ارکلیخان فرزند دوم جلال الدین که بر برادر خود
 خان خانان از آنزوی که او فرزند خوانده درویش شده بود
 رشک می ورزید از بالا خانه کوشک به پیلان چشمکی زد
 و او پیل را بسوی درویش دوانیده کارش را ساخت

سرگزشت سید موله درویش ابراهیم

کسانیکه میگویند از چشم خود دیده اند نوشته اند که هم در آن روز باد سیاه سختی وزیدن گرفت و چنان تاریک شد که کسی کثیرا نمی دید و در آن سال (۶۹۰ و ۱۲۹۰) باران نبارید و تنگی بسیار سختی در دلی و سواک پدید گشت و بسیار از مردم تباه شدند و انجام کار جلال الدین و خانداش هم آشکار است که چه شد.

این سرگزشت را بایستی من در داستان جلال الدین نوشته باشم مگر بهنگام نوشتن فهرست دانسته شد که از خامه افتاده است و چون بیشتر نویسندگان آنرا فراموش نموده بودند بناگزیر در همین جا نگاشته شد.

داستان ترکتازان هند

کاخِ نخستین
داستان ترکتازان هند انگیخته
خامه میرزا نصرالله خان فدائی
فرخوانده به دولت پادشاه بهادر
پور میرزا محمد حسین سالک
خوشنویس اصناف

ویساج

بنام خداوند بخشنده مهربان

بخواست خدا در این که نخستین کلخ نامه ترکمازان هندست
 بیش از نیمه داستان یورش گری مسلمانان نگارش می یزد
 آغاز آن از سال چهل و چار تازی و شش صد و شست و چهار
^{۶۶۴} فرنگی ست که تازیان بر این کشور تاختند و انجامش در سال
^{۶۶۴} نه صد و سی و دو تازی و یک هزار و پانصد و بیت و شش
^{۹۳۲} فرنگی ست که پشاهی خانه لودهی به پایان رسید
^{۱۵۲۶} و پادشاهی خانه تیمور که هم از این گروه است به خواست خدا
 در کاخهای جداگانه نگارش خواهد یافت

پیشانی

بنام خداوند بخشنده بختايشگر مهربان
از جاييکه داستان کارهاي مردم آشنای خامه نگارش کرده
تا ايندم از دودمان پيغمبري و خاندان سروري سرگزشت
بيچ گروهی به چگونگی مسلمانان نرسیده چون کسی که مسلمان
از او پا گرفت و دشواری است که برگزیده یزدان و واپسین
پیمبرانش میداند و در شاهراه کیش تازه خود آنگنان چراغی
به راهبری برافروخت که پیروان او بروشنائی آن راه
سه ساله را به چند ماه در نور دیدند و پیر تو آن در اندک
روزی سایه زبردستی بر چهار سوی گوی زمین بگسترانید
و نیز چون گوش جهانیان از آوازه بلندی پایه او پست
پاس آبروی نام او را هم از رگدز پایان ناموسی و هم
از روی شکوه بزرگی بی آنکه بر زبان خامه اش برانم
یا از بلندی بنیادی که او استوار ساخت چیزی باز گویم

پیشان

میپردازم به نوشتن پاره ازان شکفت کاریما که از دور کشیدها
 او و جانشینان و پیروان کیش او در جهان آشکارا شد
 پیش از آنکه بروم به سرنگارش آنچه گزارش یافت باید این
 را فراموشیم که تا هنگامیکه جانشینان و پیروان او همگی
 آئین های او را پاسداری کردند کارشان بالا گرفت و
 روز بروز بر همه چیزشان افزوده شد و از آنروز که
 شکستن فرگفت های او را آسان گرفتند رو بفرود
 نهادند و هنوز بهمان سوی شتابنده همی دوند و نمیدانند
 که از کجا آیند و بکجا همی روند اگر بنده را در این نامه
 نگاری سراندر سپاری بودی پیش از صد هزار سخنان
 راست و درست که بر زبان داشتم در همین جامی نگاشتم
 مگر چون بنده را سردستان سرائی ست نه اندیشه پند آزمائی
 پس همان به که سخن از آنچه اندیشیده ام سرکنم و بگویم که